



روایتی از مراودات رهبر معظم انقلاب با شهید مطهری از زبان فرزندش

مجتبی مطهری فرزند معلم شهید استاد مطهری مراودات پدرش با مقام معظم رهبری را روایت کرده است.

مجتبی مطهری فرزند معلم شهید استاد مطهری مراودات پدرش با مقام معظم رهبری را روایت کرده است. به گزارش خبرگزاری فارس مجتبی مطهری فرزند استاد شهید مطهری در مصاحبه با پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای به بیان روابط ایشان با رهبر معظم انقلاب پرداخته است:

اولین زمینه‌های آشنایی

زمینه‌های اولیه این آشنایی به سال‌های ابتدایی دهه‌ی چهل بازمی‌گردد. در واقع بنده معتقدم که آشنایی آیت‌الله خامنه‌ای با آثار استاد شهید، مقدمه‌ی انس ایشان و زمینه‌ای شد تا هنگامی که ایشان از قم به تهران تشریف می‌آوردند، با استاد مطهری که در حوزه‌ی مروجی فلسفه تدریس می‌کردند، ملاقات داشته باشند و حلقه‌ی انس و ارتباط ایشان در همان مدرسه‌ی مروجی شکل بگیرد. این علاقه پس از دیدارهای مکرر، دوطرفه شد و استمرار جدی یافت.

من اینجا می‌خواهم به نکته‌ی مهمی اشاره کنم؛ این که هیچ‌کس مثل رهبری، مطهری را شناخت و این از جملات گران‌بها و حکیمانه‌ی خود ایشان کاملاً مشهود است. در مقابل هم به نظر من هیچ‌کس مثل خود شهید مطهری شخصیت آقا را شناخت. من این را از آن احساس علاقه‌ای متوجه شدم که بعدها خودم در مشهد بین این دو نفر مشاهده کردم.

ما هر موقع که مشهد می‌رفتیم، در رز هتل اقامت می‌کردیم. رز هتل، هتلی بود مخصوص خانواده‌های مذهبی و متدین که معمولاً روحانیون برای این که راحت باشند، آنجا را انتخاب می‌کردند. آقای عندلویی، مدیر هتل، مرد متدینی بود که افراد غیر مذهبی و هنجارشکن را راه نمی‌داد و جز به خانواده‌های متدین و مذهبی به گروه دیگری اعتنا نمی‌کرد. ما به مشهد که می‌رسیدیم، پدرم به‌خاطر علاقه‌ی شدیدی که داشتند، دیدار با آقا جزء اولین برنامه‌هایشان بود. یادم هست که گاهی ما به منزل ایشان می‌رفتیم و گاهی هم ایشان در رز هتل با پدرم ملاقات می‌کردند. وقتی با یکدیگر ملاقات می‌کردند ساعت‌ها با هم می‌نشستند و سخن می‌گفتند و گاهی متوجه گذر زمان هم نبودند. این در حالی بود که ما در مشهد دوست و آشنایان زیادی داشتیم، اما احساس عجیبی که استاد مطهری به ایشان داشتند، باعث می‌شد که دائم سراغ ایشان را بگیرند.

من احساس می‌کنم که شهید مطهری گوهری مثل آیت‌الله خامنه‌ای را همان‌جا شناختند. این مسئله هم که رهبر معظم انقلاب در زمینه‌ی فقاقت، عرفان، شعر، ادب و بصیرت و روشن‌بینی دینی، سیاست و ... در میان روحانیت هم طرازشان منحصر به فرد و ممتاز بودند و بهترین گزینه بعد از حضرت امام (ره) محسوب می‌شدند، شاهده‌ی بر این مدعا است. من بر این نکته تصریح دارم که گوهری مثل آقا را فرد دانایی مثل شهید مطهری کشف کرد و این یکی از رازهای علاقه‌ی شدید استاد مطهری به ایشان بود. در همان اوایل انقلاب هم به اصرار شهید مطهری و طی تماس تلفنی که ایشان داشتند، آقا از مشهد به تهران تشریف آوردند و با اصرار ایشان در شورای انقلاب قرار گرفتند. به هرحال این محبت دو طرفه بین آیت‌الله خامنه‌ای و پدرم بسیار شدید بود و این چیزی بود که خود من به خوبی آن را احساس می‌کردم.

*پیرو علی(ع) وضعیت این نیست!

به‌خوبی یادم هست که آقا مکرراً به خاطر فعالیت‌هایشان در مشهد از طرف ساواک و شاه مورد آزار و شکنجه بودند. آن زمان‌ها یک سخنرانی از ایشان را در چهارراه نادری آن وقت شنیدم که یک فراز از آن را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. ایشان به مردم می‌گفتند: شما پیرو علی (ع) نیستید، بلکه فقط محب او هستید. پیرو علی(ع) وضعیت این نیست و این حکومت را نمی‌پذیرد. این شرایط با اصول تشیع نمی‌سازد و پهلوی شایسته‌ی این نظام نیست.

همان‌جا این کلام من را بسیار به فکر فرو برد. همین سخن باعث شد که ساواک ایشان را زندانی کند. خطابه‌های پرمحتوا و حماسی ایشان همان موقع هم یک جمعیت بسیار زیادی را پای صحبت ایشان جمع می‌کرد و شکل‌دهنده‌ی بسیاری از حرکت‌های انقلابی و مبارزاتی بر علیه رژیم ستم‌شاهی بود.

*آقا با بقیه فرق داشتند

جنس رابطه و انسی که پدرم با آیت‌الله خامنه‌ای داشت، هم در بعد احساسی و هم در بعد علمی و فرهنگی قابل بررسی است. شهید مطهری گوهری مثل آقا را کشف کرده بود و با شمه قوی که ایشان داشت، احساس می‌کرد که آقا یک ویژگی‌های خاصی در میان روحانیون دیگر دارد. شهید مطهری انسانی نبود که با هر کسی به راحتی انس بگیرد. ایشان یک حس خاصی داشت که آدم‌ها را خیلی زود درک می‌کرد و می‌شناخت. بر همین اساس بود که آقا را به‌خوبی شناخت و یک علاقه‌ی باطنی همراه با درک نسبت به ایشان پیدا کرد. اسناد ساواک هم از قول پدرم، با اشاره به امتیازات ویژه‌ی آقای خامنه‌ای تصریح می‌کند که ایشان از ذخایر ما هستند و در آینده منشأ اثرات بسیاری خواهند بود.

به نظر من بین شهید مطهری و آقا یک ارتباط بسیار عمیقی وجود داشت که تجلی شخصیتی آنها از همین جا یکسان می‌شود. یک بار که با خانواده به مناسبت سالگرد شهادت استاد مطهری خدمت آقا رفته بودیم، ایشان خطاب به خانواده سخن حکیمانه‌ای فرمودند که: راز ماندگاری شهید مطهری این است که او مرد خالص، طاهر، پاک و عارفی بود. هر چه که او نوشت، عاشقانه برای خدا نوشت و این راز نفوذ کلام او در قلب‌ها است.

***خودم را شاگرد استاد می‌دانم**

یکی از مسائلی که خود آقا به آن اشاره می‌کنند، این است که خودشان را شاگرد استاد مطهری می‌دانند در حالی که نزد ایشان درس هم نخوانده بودند. بعد در ادامه تصریح می‌کنند که در واقع یکی از عناصری که بنیه اصلی فکر اسلامی من را پایه‌گذاری کرده است، سخنرانی‌ها و آثار ایشان بوده است. در اینجا باید تصریح کنم آن شاگردی که ایشان می‌فرمایند، مربوط به همان آثار استاد است که در ابتدا به آن اشاره کردم. البته این تزکیه‌ی نفس و خلوص ایشان را هم می‌رساند و البته تواضع، اخلاص و شکسته‌نفسی ایشان را هم نباید فراموش کرد. حتی دیده شده که بسیاری از افراد، از آثار شهید مطهری استفاده می‌کنند، ولی اسم استاد را هم نمی‌آورند، چرا که می‌گویند پرستیژ علمی‌مان به هم می‌خورد.

***سخنرانی همراه با تفکر**

یادم می‌آید یک بار خدمت آقا بودیم و بحث شهید مطهری مطرح شد. ایشان فرمودند که به خاطر دارم که شهید مطهری می‌گفتند من هر وقت سخنرانی دارم، امکان ندارد که روی سخنرانی‌ام یکی دو ساعت فکر نکنم، ولی بر خلاف آن یکی دیگر از آقایان می‌گفتند که گاهی حتی بدون فکر و تأمل و مطالعه سخنرانی می‌کنم. می‌گفتند این را خود آن فرد بارها به من گفته بودند که من حتی مطالعه‌نکرده و با استفاده از فرآورده‌های ذهنی‌ام چیزی می‌گویم، اما شهید مطهری تصریح داشت که من تا دو سه ساعت فکر نکنم، سخنرانی نمی‌کنم.

***مصدق واقعی آیه قرآن**

خاطره‌ی دیگری را خود آقا راجع به یکی از برخوردهایشان با استاد مطهری مطرح می‌کردند. ایشان می‌گفتند عده‌ای از دانشجویان یکی از دانشگاه‌ها تابلویی درست کرده بودند و این آیه‌ی شریفه‌ی #171؛الذین یبغون رسالات الله و یخشونهُ و لا یخشون احداً الا الله را با خط خوش نستعلیق روی آن نوشته بودند و به استاد شهید تقدیم کرده بودند. یک روز در منزل ایشان دیدم که این تابلو را گذاشته‌اند روی طاقچه. تعریف کردم از تابلو و این آیه. ایشان گفتند بله این را دانشجویها برای من فرستادند، ولی من خجالت می‌کشم این را بگذارم روی طاقچه، چون شاید در آن اشاره‌ای به این باشد که می‌خواستند من را مصداق این آیه بدانند. ایشان تواضع می‌کرد و می‌گفت من مصداق این آیه نیستم، اما قطعاً ایشان مصداق این آیه بود.

***آثار استاد مغفول مانده است**

تأکید بر کار فکری بیشتر روی آثار استاد و همچنین استفاده از آن در حوزه و دانشگاه همیشه مورد تأکید رهبر معظم انقلاب بوده است. متأسفانه با اینکه خود آقا بسیار بر این مسئله تأکید دارند، خیلی‌ها دل‌سوزی و اهمت‌امی از خود نشان نمی‌دهند. بنده در برخی کتاب‌های دانشگاهی و حوزوی دیده‌ام که آثار شهید مطهری در حاشیه قرار گرفته، در حالی که باید در متن قرار بگیرد. فعالیت‌هایی مثل همایش حکمت مطهر و ... نیز حرکت‌های بسیار خوب و پسندیده‌ای است، اما کافی نیست. مثلاً یکی از سخنانی که آقا فرمودند، این بود که اگر آثار شهید مطهری ترجمه شود تحولی عظیم در غرب به وجود می‌آید. این سخن باید به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد. یک آلمانی مسیحی به منزل ما آمده بود و می‌گفت من می‌خواهم رساله‌ی دکتری‌ام را درباره‌ی استاد مطهری بنویسم. ایشان می‌گفت من در حال انتقال هستم و از نظر روحی به هم ریخته‌ام و می‌خواهم مسلمان بشوم. آنجا تأکید داشتند که چرا این‌قدر آثار شهید مطهری کم به زبان آلمانی ترجمه شده است و از این بابت بسیار ناراحت بود. لذاست که مسئولین و دست‌اندرکاران فرهنگی و آموزشی کشور باید بیش از پیش به این مسئله توجه کنند.

***راز شهادت استاد**

بعد از شهادت پدر که چندین بار با خانواده خدمت آقا رسیدیم، ایشان دائماً تأکید می‌کردند که خلأ ایشان برای ما کاملاً محسوس است. بر این مسئله هم تصریح داشتند که ای‌کاش ایشان بودند و ما می‌توانستیم کارهای مؤثرتر و بیشتری انجام دهیم. در عین حال معتقد بودند که شهادت ایشان برکات بسیاری هم داشته است. در واقع با این‌که شهادت ایشان بسیار دردناک بود، ولی باعث شد تا هم افکار و اندیشه‌های ایشان بیشتر شکوفا و شناخته شود و هم بسیاری از افراد که تهمت به ایشان می‌زدند، برای همیشه خاموش شوند.

آقا همیشه به مادر من گوشزد می‌کردند که در شهادت ایشان یک سرّی هست و شما مطمئن باشید که برکاتی به دنبال آن بوده است. هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که دائماً مادر را دلدار می‌دادند که می‌دانم نبود ایشان برای شما سخت است، ولی انشاءالله برای خانواده برکات می‌آورد و به شما درجه بدهد و عزیز باشید و عزت شما هم افزوده و افزوده‌تر شود. مادرم هم در اینجا چشم‌هایش پر از اشک می‌شد و می‌گفتند همین که ما خدمت شما می‌آییم، الهام می‌گیریم و آرامش پیدا می‌کنیم. آقا به مادر می‌گفتند شما کجا

سخنرانی دارید؟ ایشان می‌گفتند گاهی اوقات خانم‌ها به منزل ما می‌آیند و برای‌شان صحبت می‌کنم. می‌فرمودند این خیلی خوب است که چراغ منزل را روشن نگه‌دارید.